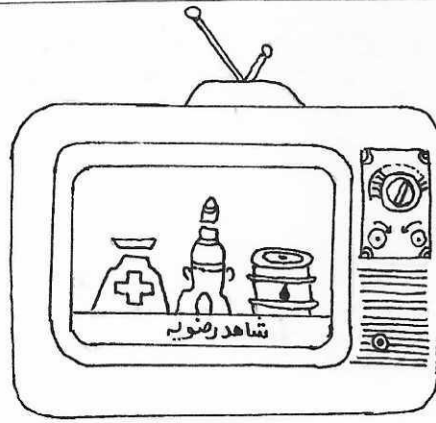




تا ریخ بدون زینر نویس

دبیرستان شاهرزنویه (دوره دؤر متوسطه)

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴



فاطمه
خرفیان

پایه : یازدهم
شاهرزنویه



فاطمه ۵/
حقیقی
فرزند جاببار

پایه :
شاهرزنویه



زینب ۷/
پورنیلو
فرزند جاببار

پایه : یازدهم
شاهرزنویه



افرا ۱۵/
افشاری
فرزند جاببار

پایه : دوازدهم
شاهرزنویه

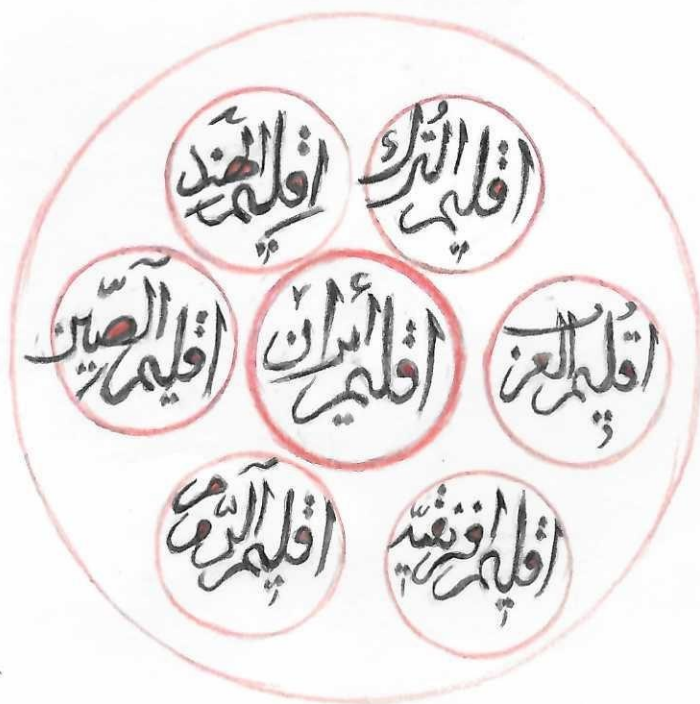


مها ۱۵/
اوتسی
فرزند جاببار

پایه : دوازدهم
دبیرستان شاهرزنویه

سرمقاله

مادر این خاک سالیانی است که ریشه کرده ام، خنده هاش را به فال نیک گرفته ام و با اشک در بیاورد
و آه خزن آفریش، خون دل ها خورده ام و در دیش را به جان عزیزان با عشق خورده ام.
مادر این خاک ریشه دو انده ام، طبرکات جان را به فرهنگ عمیق و تاریخی عادت داده ام، چونانکه
باجر جنگ دشمن، چنگال دفاع را نیز می کشم و با سلاح اندیشه، استوار می مانم.
ما جان گزیده ام به تخت جشید و استوارش و به شکوه بی مانندش مفتخر می شوم. پر شکوه
لا به لای اندیشه های شیخ اشراق تنیده ام و در ملک شیخ الرئیس، دانش آموخته ام.
مادر من است گوش جان به بان الغیب سرده ام و در پنج کنج نظامی، کنج حکمت آموخته ام.
در لجن تاریخ، استواری آموخته ام و تدبیر، چوستان قدرت به سبیل عشق شرح کرده ام که
فرهنگ فروشی را ردای دارم.
ما استقامت را، ۲۵۰۰ ساله آموخته ام و در لجن هویت پاک ایرانیان، به روشنی حک
کرده ام، ما گوشیده ام در میان این صفات، زبانی شوم هر مفادست. از تاریخ و علم و
فرهنگ به پاکی گوئیم و نعمت بگوئیم که مجاهد شوم و مصلح، مگر منت سببه ام به فتنه، تنگ
عشق را، لبالب معلوم کرده ام.
ما کلمات را سلاح کرده ام، سلاحی هراسناک.



« مقاومت زیر ذره بین » از فلسطین تا شیلی، از ایران تا آفریقا

مقاومت واژه‌ای است ریشه دار در تاریخ ملت‌ها، مفهومی که در دل خود رنج، امید، ایستادگی و آرمان‌خواهی را جا داده است، از سنگ‌های پرناب شده در خیابان‌های فلسطین تا شعارها و خفته‌شده در کوچه‌های آمریکا، لاتین، مقاومت همان زبان بی‌صدای مردمی است که نمی‌خواهند بپذیرند آنچه را که باید بپذیرند.

مقاومت، فقط در میدان جنگ نیست در نوب قلم روزنامه‌نگاری در سرزمین‌های اشغالی، در آتش مادران گم‌شدگان در شیلی، در فریاد دختران افغان برای تحصیل، در چشم‌های کودکان یمن و... همه جا هست.

در هر گوشه از جهان شکل مقاومت معنی‌ها فرق کند، گاهی با اسلحه، گاهی با دوربین گاهی با کتاب، اما جوهره‌اش یکی است: نه گفتن به ظلم، ایستادن در برابر آنچه که ناعادلانه است. ایمان داشتن به آنکه حتی اگر نتوانی همه چیز را تغییر دهی، باز هم مسئولیتی داری که خاموش نمانی.

مقاومت بیش از آنکه یک واکنش باشد، یک انتخاب است.

فلسطین از ۱۹۴۸ تا کنون
ماجرای مقاومت، از زمان اشغال سرزمین‌های
صهیونیست‌ها در ۱۹۴۸ شروع شد. مردم این سرزمین
با سنگ، شعار، هنر و حتی ورزش در حال مقاومتند.

ایران ۱۹۸۸-۱۹۸۰
جنگ تحمید عراق علیه ایران در ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز
شد و تا ۲۹ مرداد ۱۳۶۷، ادامه داشت. در این ۸ سال
مردم ایران با تمام وجود از خاکشان دفاع کردند.

هند ۱۹۴۷-۱۹۴۷
گاندی از ۱۹۱۵ رهبر مبارزات استقلال طلبانه
هند را برعهده گرفت. بارش‌هایی چون نافرمانی مدنی،
تحریک کالاهای انگلیسی و... مسیر آزادی را تا استقلال طی کردند.

آرژانتین از سال ۱۹۷۷ تا کنون
در دوره دیکتاتوری نظامی، هزاران جوان بجز
مروغ ناپدید شدند که مادرانشان هر هفته در میدان
پلازا د مایو جمع می‌شدند و جف‌جف آرامه دارند.

مصاحبه : نظر کرده آقا ابوالفضل (علیه السلام)

- سلام لطفا خودتون رو معرفی کنید :

: بسم الله الرحمن الرحيم ، اینجانب امیر محمد پورنیو ، متولد ۱۳۴۹ از شهر قم هستم .

- از اعزام خودتون در جنگ بگید ، چگونه به منطقه رفتید ؟

: مشکلات زیاد بود ، پدرم معلول بود با سه چرخه ای که داشت هوش می دادم می رفتم تسلیح گریه می کردم می گفتم امضا کن ، می گفت : بیا بریم فرزاد است امضا می کنم بابا جون ، پدرم سال ۶۱ فوت کرد . یک بار هم دست مادرم رو کشیدم که بپریم امضا کنه ، خور ز من دستش شکست . خلاصه اینکه برای رفتن به جنگ بازرگتر شدن من ، نیاز به امضا نبود ، ۱۴ ، ۱۵ سالم بود که رفتم آموزش ۲۱ حمزه و بعد از مدتی به جبهه اعزام شدم .

- چه چیزی شما را مشتاق کرد در سن ۱۴ - ۱۵ سالگی از خون خودتون بگذرید به جنگ برید ؟

: اون زمان ما شن ها با بلندگو تو شهر می گشتند و می گفتن : « جوانان مسلمان از عزت و ناحوس شما در گرد این جنگ است . » ما به خاطر ناحوسمون رفتم ، ناحوسی که ناحوس خداست .

- برامون بگید در عملیات در خفوا مجروح شدید ؟

: در عملیات بدر ، در تاریخ

۲۳ اسفند ۶۳ مجروح شدم .

شدید ۱۰۰ تا تانک اومده بود

و ما بیشتر از ۷ یا ۸ نفر بودیم

یک کاخال آب فقط اسین قا

بود ، تانک های عراقی اون طرف



بودن و ما هم این طرف ، سمت جبهه مارلیک نرو نبود ، صحن سمت ، اون عقب دیدم به تانک بابا جلوه به یکی از جبهه هازد ، پودر شش کرد ، رفتم اونجا که سنگ شهید شده و می جمع اثری ازش نبود ، حتی به تنگ گشت هم ازش باقی نمونده بود . با خودم گفتم : تا اینجا ادمم برم بالا چند نفر

برنم، رفتم رو خاکریزها، عراقی ها حفره دیدن، اونا زودتر از من زدن، گلونه خورد زیر پای من،
 با خاک هارپرت شدم هوا وقتی افتادم زمین دیکه حجم کجا رو نمی دیدم. ترکش به حیث چشمم خورد



خدا صبر نه نابینا شدم، چهار دست و پا نم گم اودم عقب
 حدود نصف راه رو رفتم غصه شدم، خون زیاد از من رفته
 بود، دیدم نمی توئم طاقت بیارم، روی جھون خاک بریزها
 افتادم، به بیده خدای اومد بالا سرم و گفتم: عراقی ها
 از کانال آب رد شدن اومدن این طرف ۱۰ دقیقه دیگر
 می رسن، محظور به من التماس می کرد، توان نداشتم
 - اونجا اورژانس، دکتر یا امداگر نبود؟

: دکتر در محله نبود، به زور منو با موتور بردن اورژانس ولی چون حالم دهنم بود، رفتم جیزون و
 به قایق سواری شدم که منو به اورژانس لشکر ببرن، بالاخره منو فرستادن بیمارستان نقی احوال نه
 اونجا هم خطی شلوغ بود.

- با شلوغی بیمارستان نقی احوال و اون همه درد محظور تحمل کردید؟
 به خطی سخت بود، امکانات هم کافی نبود، بینی و زیر چانه دلم هم پاره شده بود، بدون اینکه سر کنده بشه
 زرد و بسیار دردناک بود.

- نمی شد شما رو جابجا کنند؟ یا به بیمارستان مجرب ببرن؟

: بله، بعد از چند روز مارو با جوعا ایزام کردند بیمارستان اصفهان و جوعا هم عمل کردند. بعد از ۱۰
 روز خانواده منو پیدا کردن و بردن بیمارستان تهران، دکترهای تهران هم گفتن برای عمل چشم باید بره
 آلمان، در خارج از کشور بعد از کلی معاینه دکترها گفتن چشم جیب کلا باطل شده و چشم راست باید ۸ بار
 جراحی بشه تا ۱۰٪ بینایی بدست بیاره. من هم دست به دامن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شدم که الحمد لله
 حمدن اولین عملی که کردند چشم راستم بیانشه. و من توئم که فقط نظر آقا ابوالفضل (علیه السلام) بوده...
 خدا رو شکر الان چشم راستم سالم هست و می توئم بینم.

تُرود: درس‌هایی که فراموش نمی‌شوند...

وقتی از ترور شخصیت‌هایی چون حاج قاسم سلیمانی درگیر شدای جهادی مقاومت سخن می‌گوئیم، نباید تنها به لحظاتی رفتن ایشان فکر کنیم؛ بلکه باید به چیزی عمیق‌تر توجه کنیم و سامی که پس از شهادت به جهان محابره می‌شود که آغازگر موج آگاهی، بیداری و حرکت می‌شود که حتی دشمن هم از شدتش به لرزه می‌افتد.

حاج قاسم سلیمانی، فراتر از یک فرمانده نظامی بود، او صدای رسای عدالت در میانه‌ی غوغای ظلم بود کسی که هم در میدان جنگ و هم در قلب تمام آزادخواهان فرمالوایی کرد. مرگش پایان نبود، بلکه نقطه‌ای شد برای آغاز فصلی تازه از مقاومت.

مقاومت در ایران تنها یک دفاع نبود بلکه به مرور زمان سر مشق شد برای تمام مظلومان دنیا، آنچه در دل خاور میانه شکل گرفت، به مرزهای محدود ماند. صدای مظلومیت داعیه، از دل کوچه‌های غزه تا خیابان‌های بغداد، از بیروت تا صحنی قلب اروپا و آمریکای لاتین پیچید.

به عنوان یک نوجوان، شاید برسی که این ترورها چه ربطی به زندگی روزمره‌ی آت دارد؟؟؟ شاید به ظاهر دور باشند، اما باید شرف و نگاه کنیم که اینان با کجگوته‌ی بختیدن، بلکه با فکر و ایمان و با سرور و اجتماعی ایستادند، ما هم می‌توانیم همی در ادامه‌ی مسیر داشته باشیم...



آیا شنیده اید؟

آیا شنیده اید که در زمان سلجوقیان، وقتی که امپراتوری بزرگ سلجوقی در حال تشکیل بود، بسیاری از نقاط ایران، ترک ها، فارس ها، کردها و عرب ها که کنار هم برای ایجاد یک امپراتوری قوی و متحد تلاش می کردند؟

این اتحاد ملی باعث شد تا ایرانیان در برابر تهدیدات خارجی مقاومت کنند و در دلدل دست، یکی از بزرگترین تمدن ها را در دنیای اسلام بنیان گذاری کنند. چنین وحدتی در تاریخ ایران بی نظیر بود.

آیا شنیده اید که در زمان نادر شاه افشار، ایران در برابر تهدیدات خارجی و خطر تاجیک عثمانی ها و روس ها، به صورت متحد عمل کرد؟ در این دوران تمامی اقوام ایرانی از فارس ها، ترک ها، کردها، عرب ها و ترکمن ها دست

به دست هم دادند تا یک جبهه متحد را علیه دشمنان خارجی تشکیل دهند. این اتحاد نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ جهان به عنوان یکی از بزرگ ترین پیروزی های ملی شناخته می شود.

آیا شنیده اید که جوک های قومیتی در ایران به دوران مشروطه برمی گردد؟ در آن زمان، با تحولات اجتماعی و سیاسی، شوخی هایی بر اساس ویژگی های مختلف قومی مانند لهجه ها و رفتارهای مردم

این جوک ها در ابتدا برای ایجاد ارتباط و گاهی به طعنه بی ضرر بودند، اما به مرور زمان تبدیل به ابزاری برای تمسخر و ترویج stereotypes در مورد اقوام مختلف ایران شدند.

منابع:

- ۱- تاریخ سلجوقیان، ترجمه محمد رفیع، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۵
- ۲- "امپراتوری سلجوقی و فرهنگ اسلامی"، دکتر محمدجعفر یاققی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰
- ۳- "نادر شاه افشار، زندگی و آثار"، دکتر عباس جادی، انتشارات به افروز، ۱۳۹۵
- ۴- "تاریخ نادر شاه"، دکتر محمد تقی مؤمن، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷
- ۵- "تاریخ اجتماعی ایران در دوران مشروطه"، دکتر حسن مرادی، انتشارات پردیسگاه علوم انسانی، ۱۳۹۰

هفت سین در سنگر

سال ۱۳۹۵ بود. حجت همه چیز را در خودش غرق کرده بود، اما نوزد که می رسید، دل ها پراند امید می شد، آن سال هم، در یکی از سنگرهای خط مقدم، چند سرباز جوان تقسیم گرفتند هرطه شده عید را جشن بگیرند. حسن، که از همه کوچک تر بود، با ذوق گفت: «بچه ها، امشب سال تحویل می شه! ما هم باید یه سفوف هفت سین داشته باشیم!»

برام، سرباز اصفهانی، با لجنه گفت: «حی جون! چقد عجله داری؟ دنیا دوازده، یه سفوف هم تو سنگر پهن کنیم، پیزی نمی شه.»

جعفر تا، اپاپاق، اهل تبریز، که از حجت حسابی خسته بود، با خنده گفت: «حسن آقا، نری بگی هفت سین با قورمه سبزی، آ، بد سنگره!»*

(حسن آقا، نری بگی هفت سین با قورمه سبزی، ها؟ این جا سنگره!)

حسن نگاه می کرد به کوله اش انداخت و گفت: «سبب که داریم، یه دونه سالم نمونده. سبزه هم که آوات کاشته. بمنو هم...»
آوات شوان، سرباز کرد اهل مستوج، با لجنه عقده اش را بالا آورد و گفت: «ندو بمنوی که می من، حه تا یستا زنده یه! (این بمنوی منه، تا حالا هنوز زنده هست!)

جعفر خندید و گفت: «یعنی اگر نریزه بیرون، می شه خودش!



برای سرکه بجرم به بطری کوچک از سهمیه شان را آورد. چند پوکلی فشنگ هم روی سفره ی خیالی چیدند و گفتند: «ای خدا خیرت بده حسن! اینم سکه! حینی هم لذت نمونده!»
اما وقتی نوبت به آینه رسید، همه ساکت شدند. عباس سعی، عرب اهلوی کردن بند پلاکش را باز کرد و با لاجری شیرین جنوبی گفت: «ما عذنا آئینه، بس عاذی پلاک بودی و جهک، صبح؟»
(ما آینه ندلیم، ولی این پلاک صورت تو نشون می ده، دسته!)
همه برای لحظه ای ساکت شدند. بعد، حسن نگاهی به سفره انداخت و گفت: «بچه ها به چیزی کچه ... ماهی قرمز!»

بجرم گفت: «ای بابا، حالا نری بگی ماهی قرمز با نون بربری!»
جعفر پوزخند زد: «حسن جان، نمی خوای سفره رو بندازی کنار اودخونه که سبزه ها هم رشد کنن؟»
همه زدند زیر خنده، ولی حسن با جدیت قمقه اش را برداشت، دوش را باز کرد و تکانش داد:
«آقا ماهیه، تگور بخور، همه بینفت!»

همین که همه از خنده ریسه رفتند صدای سوت فمپاره ای در آسمان پیمید، لحظه ای بعد، انفجار سنگر را تکان داد. گرد و خاک همه جا را گرفت. سکوت سنگین شد.
چند دقیقه بعد، یکی از همزمان نفس زنان خودش را به سنگر رساند. چشمش به سفره ی هفت سینی افتاد که حالا میان خاک و آوار پخش شده بود. میان همه چیز، قطعه پلاک عباس روی خاک افتاده بود وزیر نور ضعیف فانوس، مثل آینه می درخشید.
سرباز به آرامی پلاک را برداشت به چهره اش «آهن خیره شد وزیر لب گفت: «سال نوبت مبارک، بچه ها ...»

سال ها بعد، همان سنگر حالا پر از سبزه هایی شده بود که از دل خاک سرباز برآمده بودند. انگار هنوز، آن سربازها آنجا بودند، می خندیدند، شوخی می کردند و نوزد را جشن می گرفتند.

* این جمله به جود شوخی با اغراق هست، وقتی کسی میگه «نری بگی هفت سین» یا «نور سبزی!» یعنی به چیزی ادبی ربط و حنده دار ماطی به موضوع جدی نکن.

جدول:

- با حرف خانه های ستاره دار دهن جدول را بساز.

- صواب الای جدول:

- ۱- روشنگر مؤثر در مقاومت فرهنگی.
- ۲- جنبشی هم در تاریخ ایران برای عدالت و آزادی
- ۳- نام کوچیک سرداری که نادر مقاومت منطقه شد.
- ۴- هنر تاثیرگذار در جبهه های فرهنگی ایران.
- ۵- منطقه ای هم در دفاع مقدس.
- ۶- ابزار نرم مقاومت فرهنگی.
- ۷- زن شجاع در انضمت مقاومت جنوب.
- ۸- رودخانه ای که در فتح خرمشهر نقش داشت.

		*					۱
						*	۲
						*	۳
		*					۴
							۵
					*		۶
		*					۷
							۸

- دهن جدول:

« کاریکاتور »



معرفی کتاب

کتاب «بهشت GPS ندارد» به قلم لطیفه سادات مؤذن، زندگی شهید عاصمی را به شکل جذاب و پراز یاد‌های انگیزشی روایت می‌کند. شهید عاصمی جوانی بود که در دوران جنگ تحمیلی با ایمان قوی و اراده محکم در مسیر مذاکراتی قدم برداشت. او با وجود تمامی سختی‌ها و چالش‌ها، هیچ وقت از آرمان‌های خود عقب‌نشینی نکرد. این کتاب علاوه بر روایت دل‌آوری‌های او در میدان نبرد، به جنبه‌های انسانی و روحی زندگی شهید عاصمی نیز می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این شهید بزرگوار، ایمان عمیق او بود که در تمام تصمیمات زندگی‌اش تأثیرگذار بود، حتی زمانی که تقسیم به از دواج گرفت، با دقت و توجه به مسیر زندگی‌اش، مسیر خود را انتخاب نکرد.



این شهید بزرگوار با وجود اینکه در سن جوانی بود، درک عمیقی از مسئولیت داشت. کتاب «بهشت GPS ندارد» به نوجوانان یاد‌آوری می‌کند که ایمان، مذاکراتی، وفاداری به اهداف همیشه می‌تواند راهگشای سخت‌ترین شرایط باشد. این کتاب یک الهم بزرگ برای نسل جوان است تا در زندگی خود با شجاعت، انگیزه و هدف پیش بروند.

از دل تاریخ پر غبار، هدایای بر من خیزد؛ هدایای سرزمینی که قرن‌هاست در برابر طوفان‌های ایستاده‌اند
امانه به زانو در آمده‌اند و نه خافوش شده‌اند. سرزمینی که حتی اگر مرزهایش دستخوش تغییر شدند،
مرزهای روحش هیچ‌گاه گم نشدند. ایران مهد کهن ترین افسانه‌ها، خاستگاه اندیشه و گهواره‌ی
فرهنگی است که جهان بارها از آن نوشیده است.

ایران نه فقط به خاطر تاریخش، بلکه به واسطه‌ی جان‌هایی که در راه آزادی و شرافت
ایستادند، در حافظه‌ی جهان جاودانه شده است که هر یک چون پرچمی بر فراز بلندای فرهنگ و مقاومت
ایران افراشته شده‌اند و گویی جهان، با احترام و شگفتی، بارها در باره‌ی این سرزمین سخن گفته است.
هرودوت تاریخ نگار یونانی: «از پارت‌ها بیا موزید که چگونه اسیراتوری را با خود می‌سازند.»
افلاطون: «در روزگاری که همه به تاریخ دل بسته‌اند، **امیرانیان** شمع خیزد را بر بلندای جهان افروخته‌اند.»
یوهان ولفگانگ گوته: «من، گوته، دل در گردن شاعری از دیار ایران نهاده‌ام، حافظ
باوآره‌هایش آسمان را به زمین آورد. این مردم با شغری زبند و با عشق مقاومت می‌کنند.»
ویل دورانت (مورخ‌دان آمریکایی): «**امیرانیان** نه تنها با نیروی تن که با نیروی جان
مقاومت می‌کنند. تمدن آنان را نمی‌توان شکست داد؛ زیرا «روحشان ریشه دارد.»
نلسون ماندلا: «من سرزمینی را می‌شناسم که بارها افتاده و دوباره برخاسته، هر بار زیباتر و
استوارتر از پیش، این سرزمین **ایران** است.»

... و این تنها هدایی است از میگردان ستایندگان ایران. سرزمینی که هر بار خاکش زخمی شد، بخون
فرزندانش گل دارد و چنین است که واژه «مقاومت» در ایران، تنها یک فعل نیست، نفس
جمع است، یک زیستن جاودانه است.

تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم ...

«مهدی احوان ثالث»